

قانون و شخصیت

« ۷ »

۱ - عشق و کینه

عشق، مثل سازندگی، مثل احساس، مثل روحیه و سایر عکس‌العمل‌های انسانی احتیاج به پرورش و تکامل دارد. یعنی عشق ماهیتی نیست که بطور کلی در نهاد بشر موجود باشد بلکه باید آنرا از خارج دریافت کرد و فرا گرفت. باین ترتیب اگر عشق و عشق ورزیدن در کودک پرورش نیابد، نمیتوان از شخص انتظار داشت که این حالات را در بزرگی دارا باشد. فردی که در محیط پر خشم و کینه و غضب پرورش یابد جز کینه ورزیدن و بد دیگران را خواستن عکس‌العملی نمیتواند داشت. گفتیم که در خانواده ایرانی - که معمولاً بدون رعایت اصول شناسائی و دوستی تشکیل می‌یابد - اختلافات و تضادهائی پیدا میشود که عملاً هیچگاه رفع نشده جنبهٔ ثانوی زندگانی اکثر خانواده‌ها را تشکیل میدهد. همینطور بعلمت علاقه‌ای که طفل نسبت به پدر و مادر هر دو دارد اختلافات و تضادهای آنان عیناً با او منتقل میشود و در درون او عقده‌هائی پدید می‌آید که نمایندهٔ اختلافات پدر و مادر در زندگانی خانواده‌گی و بی‌تکلیفی کودک در انتخاب راه و احساس صحیح است. همانطور که اگر روابط پدر و مادر دوستانه و توأم با عشق و تعاون باشد کودک نیز - که حالات و وجدانش را از پدر و مادر فرا می‌گیرد - فردی سازنده، مثبت و اجتماعی بار می‌آید و دارای احساسات سالم و طبیعی خواهد بود، همانطور اختلافات پدر و مادر و کینه‌ها و خشم‌هائی که به « وجدان ناآگاه » کودک منتقل شده در آن باقی میماند باعث ایجاد بیماریهای روانی و ارتکاب جرائم در کودک می‌گردد (۱). عقده‌هائی که در کودک ایرانی بوجود می‌آید و از نبودن عشق و دوستی در خانواده سرچشمه می‌گیرد بصور مختلف گشوده میشود. مثلاً اگر کودک خارجی فرا می‌گیرد که نسبت به حیوانات مهربان و خوشرفتار باشد کودک ایرانی (اگر کینه و خشم در وجدان ناآگاهش انباشته شده باشد) با سنگ و چوب بسرسنگ و گربه منزل یا خیابان میزند و یاد یوارها را خط میکشد، کاغذ و کتاب را پاره میکند و سر درس معلم و استاد به شیطنت مشغول است و در واقع باین صور مختلف اعتراض و مخالفت خود را نسبت به افرادی که آزادیش را محدود و وجودش را از کینه و خشم و اختلافات خود پر کرده‌اند، ظاهر میسازد. این کینه و خشم نهائی در بزرگی نیز دست از سر شخص بر نمیدارد

۱ - مراجعه فرمائید به قسمت دوم این مقاله در مجله کانون شماره ۸۵ صفحات

و چون مشخص روحیه و حالت اوست همیشه باقی میماند. در اجتماع تمام افرادی که بعلتی به پدرستمکار شباهت دارند مورد کینه باطنی شخص قرار میگیرند و همین کینه باطنی باعث میشود که فرد ظاهراً (همانطور که نسبت پیدر حقیقی خود عمل میکند) احترام و علاقه زیادی از حد نسبت بانها ابراز دارد (۱) یعنی در واقع دلیل روانی بسیاری از قواعد و رسوم اجتماعی ما که بسیار مبالغه آمیز و غیر واقعی بنظر میآید آنست که کینه ها و خشم های نهفته ای که در سالهای اولیه کودکی در فرد بوجود آمده و بطور معتدل دفع نشده اند، حالت کلیت یافته و هدف و جهت معینی ندارند و مشخص روحیه کلی افراد نسبت به جهان خارج و مردم آن هستند. این خشم و کینه ظاهراً غیر منطقی و بدون دلیل که به افراد بیگناه نیز معطوف میگردد باعث میشود که فرد در خود «احساس گناه» شدیدی بنماید و خود را مستحق مجازات و مؤاخذه بداند و برای آنکه بخیال خود جلوی این مجازات خارجی را بگیرد بعد مبالغه آمیزی بسایرین «ادب» و «احترام» گذارد و در ظاهر آنها را از هر جهت برتر و بالاتر از خود شمرده، خویشتن را «حقیر» و «ناچیز» و بی ارزش معرفی کند. پس تعارفات مبالغه آمیز ما از خشم و کینه هائی سرچشمه میگیرند که اختلافات پدر و مادر و سرکوبیدن عواطف و غرائز طبیعی طفل در خانواده (و بعد اجتماع) بوجود آمده است، و این خشم و کینه بعد باعث پیدایش «احساس گناه» و احتیاج به مجازات و بالاخره خوار و ضعیف کردن شخص میشود. این یکی از سهمترین عللی است که ایرانی را زورگو (متجاوز) و زورشنو (مطمیع) (۲) بار آورده است. غالب مردم ما وقتی بتوانند به سایرین زور بگویند (و باین ترتیب کینه و خشم خود را دفع میکنند) و وقتی در مقابل قدرت و نیروئی قویتر از خود قرار گیرند زبون و چاکر و ناچیز میشوند (و باین ترتیب احساس گناه حاصله از خشم و کینه نهائی را تسکین میدهند). خشم و کینه نهائی مردم ما بطرق دیگر نیز تجلی کرده باعث ایجاد سایر اشکالات مهم اجتماعی میگردد. سنجمله وقتی عقده ها یعنی خشم و کینه های ابراز نشده ای در فرد وجود دارد بیشتر انرژیهای او صرف توجه و تفکر (بطور آگاه یا ناخود آگاه) راجع باین عقده ها میشود و از بکار افتادن در راه تولید و سازندگی منحرف میگردد. تنبلی، طبق تحقیق روانشناسان، غالباً ریشه روانی دارد و بهمین علت بوجود میآید که انرژیهای فرد در درون او صرف عقده ها و کینه های نهفته میشود. اگر ایرانی تنبل است و در بهبودی وضع فردی و اجتماعی خود نمیکوشد علت آن، علاوه بر عوامل دیگری که ذکر خواهد شد، همین کینه ها، خشم ها و عقده هائی است که زندگانی از هم پاشیده و متزلزل غالب خانواده های شهرنشین

۱ - بعقیده من یکی از مشگلات سیاسی ممالک شرقی از همین رابطه یسر و پدر نتیجه میشود که جزء وجودی افراد میگردد و باین ترتیب نظر و برخورد فرد با حکومت و حاکم - مثل برخورد او با پدر و جانشین های پدر - پیچیده، ناسعین و توأم با عشق و کینه است.

۲ - مراجعه کنید به قسمت دوم این مقاله - مجله کانون شماره ۸۵ - صفحات

ایرانی و اجتماع ما در کودکان یعنی مردان آتی کشور بوجود می‌آورد. البته این عقده‌ها وخشم و کینه‌های نهانی دارای مقاومت شدید هستند و سعی میکنند که بوجدان آگاه شخص داخل نشوند. بهمین جهت توجه و عطف انرژیهای شخص به عقده‌های خود غالباً بصورت غیر مستقیم بروز میکند و یکی از این صور آنست که ما غالباً از دیگران بد می‌گوئیم و سعی میکنیم بدین ترتیب (بخیال خود) عقده‌ها و کینه‌های درونمان را بگشائیم. غالب ایرانیها نیز که شعر می‌گویند، بجای آنکه یک زیبایی یا حالت فکری یا واقعه خارجی را شرح کنند معمولاً به شکایت از روزگار و چرخ کج رفتار (یعنی در حقیقت پدر و مادر - و مظاهر و نمایندگان آنها در اجتماع - که در کودکی با تشکیل وجدان و روحیه فرد عملاً سرنوشت او را تعیین کرده‌اند) مشغولند. در کارهای اجتماعی نیز روش ما با روش کشورهای جلو افتاده که سعادت و ترقی را برایشان تأمین کرده بکلی فرق دارد. مثلاً وقتی در انگلستان کاخ یا بنای تاریخی یا ساختمان دیگری بنا میشود، سایر مردم، حکومت‌های بعد و نسل‌های بعد سعی میکنند که آن بنا را تعمیر کنند و علاوه بر حفظ شکل اصلی آن، خود نیز بسازمان و استحکام آن بافزایند. بعکس ما همیشه (بعلت همان کینه‌های نهفته) کارهای دیگران را بدون جهت - و بیش از حد لزوم - انتقاد میکنیم و میکوشیم تا اثر آنها را از بین ببریم. باین ترتیب هر وقت برنامه مفیدی شروع میشود، پس از آنکه بانی آن از کار برکنار شد برنامه و طرحش نیز در بوته فراموشی می‌افتد و طرح و سازمان جدیدی پیشنهاد میشود تا پس از چندی دوباره بسرنوشت برنامه و طرحهای قبلی دچار گردد. یا اگر شخصی بعلت کار و کوشش به مقامی میرسد، بجای آنکه بکمک او بشتابیم تا در اجرای برنامه‌های خوب اجتماعی (که نفع آن بالاخره متوجه هر یک از افراد جامعه میشود) موفق گردد، فوراً کینه نهفته خود را متوجه او کرده، بانواع مختلف فکر و کار و شخصیتش را تخطئه میکنیم و مانع از این میشویم که کارهای مفید اجتماعی انجام شود.

اثر کینه و حس حمله ما حتی اجسام بیجان را نیز مصون نمیگذارد. از این جهت بهر کجا که میرسیم با چاقو و قلم نام خود را برسنگ و در و دیوار میکنیم و از این عمل احساس رضایت میکنیم! این عکس العمل حتی بزرگترین افتخارات ما را نیز در معرض تهدید قرار داده است (۱).

آثار مخرب خشم و کینه‌های نهفته ما را میتوان به تفصیل بیان کرد. ولی اینکار برای خواننده که خود در این محیط زندگی میکند و هر روز با مظاهر مختلف آن روبرو است بيمورد خواهد بود. بطور خلاصه هر چقدر میزان عشق و محبت در جامعه‌ای بیشتر باشد،

۱ - حتی در تخت جمشید، بنای باشکوهی که بزرگترین سند زندگانی و عظمت باستانی ماست، آثار کنده کاری و یادگار نویسی بعضی افراد به چشم می‌خورد. همینطور آثار زیبای هنر و صنعت دوره صفویه را نیز در اصفهان حکومت‌های مغرض و کینه توز بعدی در زیر گنچ پنهان کرده بدین طریق خسارات جبران ناپذیری به گنجینه تاریخ و هنر ایران وارد آورده‌اند.

رفاه ، آسایش ، سعادت و سازندگی بیشتری پدید خواهد آمد و بعکس ، هر چقدر میزان کینه و حس حمله افزایش یابد افراد از سعادت و پیشرفت واقعی دور خواهند شد و در این مورد نباید فقط از روی تعداد ساختمانهای چند طبقه یا کارخانه یا هواپیما درباره سعادت و تمدن ملتی قضاوت کرد . بلکه باید میزان عشق و محبت و احترام را در زندگانی خصوصی و در روابط افراد جامعه با یکدیگر مورد مطالعه و دقت قرار داد . بطور کلی آنها که از قرنهای پیش عشق را مایه اولیه حیات دانسته اند بحقایق بس عمیق پی برده اند و راز عالم هستی را بزبان عرفان بیان داشته اند . چه امروز ثابت است که حرکت ، فعالیت و سعادت افراد به میزان عشق آنها و توانائیشان در عشق ورزیدن و دوست داشتن بستگی دارد و توانائی برای عشق ورزیدن ، همانطور که ذکر شد ، ارثی نیست بلکه باید آموخته شود و پرورش یابد . عشق یک توانائی است ، یک حالت و روحیه کلی است و مشخص طرز رفتار و برخورد فرد با عالم خارج میباشد . فردی که در خانواده ای خوشبخت و اجتماعی سعادت مند پرورش یابد با نظر دیگری بدنیاء مینگرد و این توانائی را دارد که خویبها را ببیند و از آنها لذت برد . بعکس فردی که درونش از کینه انباشته شده نسبت بهمه چیز بیعلاقه و بی تفاوت است و حتی از نور آفتاب ، زیباییهای طبیعت ، موسیقی ، غذای خوب و مصاحبت پر لذت مردم نیز حظی عایدش نمیشود و متأسفانه همانطور که گفتیم در خانواده های ایرانی کودکان را دارای عقده های بسیار و پر از کینه و حس حمله و تجاوز بار میآورند و این آثار و روحيات در اجتماع نیز بطرق دیگر تشدید میشود در روابط بین افراد منعکس میگردد .

۲ - همکاری و تعاون

یکی دیگر از لوازم اساسی بقا و پیشرفت هر جامعه قدرت و توانائی افراد آن در همکاری و تعاون می باشد . کارهای اجتماعی ، بعکس امور شخصی ، غالباً بزرگ بوده احتیاج به کار ، فعالیت و سرمایه های جمعی دارد و ترقی اجتماعات دیگر بدین ترتیب حاصل شده که افراد توانسته اند بایکدیگر همکاری کنند و وسائل ایجاد شرکتها ، کارخانجات ، بنگاههای خیریه و سایر مؤسسات اجتماعی را فراهم سازند . پس اندازهای کوچک شخصی وقتی با هم جمع شد سرمایه های بزرگی را تشکیل میدهد که میتواند در کارهای مختلف تولیدی بکار افتد و وسیله تحصیل درآمد برای سرمایه گذاران کوچک گردد و همانطور که گفته شد غالباً این طریقه معمول تولید در کشورهای متری میباشد . مثلاً سهام شرکتهای نفت ، کارخانجات اتومبیل سازی و اصولاً غالب فعالیتهای تولیدی به افراد متعدد تعلق دارد و اینگونه فعالیتها علاوه بر تحصیل درآمد ، باعث ایجاد کار برای عده زیادی میگردد و بدین ترتیب در اثر تعاون و همکاری اقتصادی منافع بیشمار مادی و اجتماعی برای کشور حاصل میشود . متأسفانه ما این خصیصه را نیز فاقد هستیم و علت آنرا دوباره باید در تأسیسات مختلف اجتماعیمان جستجو کرد . البته نبودن حس همکاری و تعاون در ما چندین علت دارد که یکی از آنها وجود سوء ظن بین افراد است و مابعداً بان اشاره خواهیم کرد ، ولی اصولاً ایرانی را طوری بار نمیآورند که بتواند کارهای جمعی و اجتماعی داشته باشد و در این

سورد نیز خانواده بزرگترین عامل مؤثر است. همانطور که گفته شد غالب خانواده های ایرانی بر مبنای دوستی واقعی قرار ندارند و اختلافاتی بین زن و مرد موجود است که آثار آن به کودکان نیز سرایت کرده و بالاخره خصایص اجتماعی ملت ما را بوجود میآورد. تکرار این مسئله بيمورد نیست که کلیه عادات و انفعالات فردی و اجتماعی در اثر تمرین و فراگیری حاصل میشوند و تعاون نیز، که احساسی شخصی است، باید در محیط مناسب آسوخته شود. پس کودک ایرانی که در خانواده هیچگونه همکاری و تشریک مساعی بین پدر و مادر خود نمی بیند لاجرم به دنیا با انعکاساتی که در خانه دیده و فرا گرفته نظریسکند. وضع خانوادگی به اجتماع نیز تمهیم داده میشود و حالت و رفتار کودک در خانواده، در اجتماع با مختصر تغییرری تکرار میگردد. در خانواده ایرانی معمولاً مسئولیت اداره و تأمین معاش خانه بمرود واگذار شده است و او موظف است بهر ترتیب که صلاح بداند و با هر دردسری که ممکن است در جنگ اعصاب اجتماع ما شرکت کرده وسائل آسایش خانواده اش را تا حد ممکن تأمین نماید. در عوض زن ایرانی هیچگونه دخالتی در کار تأمین معاش ندارد و وقت اضافی خود را صرف آرایش و سایر مشغولیتهای زنانه میکند. اگر هم از طبقه اقتصادی پائین تر بوده مجالی برای ولخرجی و اصراف نداشته باشد، در اینصورت کلیه وقتش صرف کارهای خانه، غذا و کودک کان میشود. باین ترتیب بین زن و مرد ایرانی دو دنیای کاملاً مجزا بوجود میآید. و هیچیک دخالتی در کار دیگری ندارد. مرد در دنیای خارج به سباززه مشغول است و کوچکترین دخالتی در کار منزل نمیکند و زن نیز فقط با اداره منزل اشتغال دارد و هیچگونه کمک فکری یا مشورتی در سورد کارهای مشترک زندگی زنانشوئی به مرد خود نمیدهد. بنابراین زن و مرد ایرانی-بعکس زن و مرد کشورهای مترقی که در کلیه کارهای مشترک زندگی، چه کارهای خارج خانه و چه کارهای داخلی آن با هم همکاری و تعاون کامل دارند- هیچگونه تشریک مساعی نمیکند و این سوائی و تجزیه بحدی است که حتی به معاشرت های اجتماعی ما نیز سرایت کرده مردها با هم مصاحبت و تفریح میکنند و زنها با هم مجالست و انس دارند ا پس کودک ایرانی که در چنین محیطی قرار دارد عادات پدر و مادر خود را فرا گرفته طبعاً هیچگونه حس تعاون و همکاری در او وجود نخواهد داشت. مضافاً باینکه لاقول خود او را هم یکی از پدر و مادر بازی نمیگیرند و اادار بکار و همکاریش نمیکند. قبلاً گفتیم که کودک در خانواده نقش هائی بمعهده میگیرد و ارجاع این نقش ها بکودک برای رشد و ترقی اجتماعی او لازم میباشد. در خانواده های کشورهای مترقی کودک مثل سایر افراد خانواده بسهم خود در کار منزل شرکت دارد و کمک میکند. حتی بعضی اوقات برای اینکه در کودک این حس کار و تعاون پرورش یابد کارهایی را نیز برای او و مناسب حال او میآفرینند. من خود بارها دیده ام که در خانواده های ثروتمند به کودک ۶ یا ۷ ساله پیشنهاد میکنند که مثلاً اتومبیل خانواده را بشوید یا باغچه را آب دهد تا در مقابل مقداری پول بگیرد و پس انداز نماید و بعد بمصارف ضروری یا تفریحی خود برساند. ولی کودک ایرانی- مخصوصاً کودک خانواده های متوسط و ثروتمند- کاری جز استراحت، لوس کردن خود و احیاناً ایجاد مزاحمت برای پدر و مادر و نوکر و کلفت و همسایگان و همسالان ندارد.

طریق دیگر پرورش حس همکاری و تعاون آنست که پدر و مادر در سلايق و فعاليتهاي کودکشان ذيعلاقه باشند و با او در طرح ، شورت و ملاحظه کارها و فعاليتهاي مختلفش همکاری کنند. فرض کنیم کودکی علاقه به مجسمه سازی دارد. اگر پدر و مادر هم نسبت باین ذوق او علاقه نشان دهند و فرضاً پدر مدتی وقت خود را صرف این کار کودک کرده ، در موارد لزوم پیشنهاداتی کند و از کودک بخواهد که راجع بکارش توضیحاتی دهد این علاقه و رابطه باعث خواهد که علاوه بر پرورش یافتن سایر احساسات و انفعالات، کودک عادت کند که با پدر و مادر خود در موضوعهای مختلف همکاری و تشریک مساعی داشته باشد. باز بارها دیده ام که پدری در کنار کودک خود بر زمین نشسته با او ، مثل دو دوست ، مشغول خواندن دستورالعمل سوار کردن اجزاء مختلف یک اسباب بازی مثلاً هواپیما یا ترن یا ماشین بوده اند و پس از آنکه هر دو جمعاً (و در واقع با راهنمایی اصلی پدر که همیشه بصورت پیشنهاد و سؤال نظر خود را با اطلاع کودک رسانده است) موفق بساختن اسباب بازی شده اند ، باز بالاتفاق طرز کار و عمل آنها مشاهده کرده لذت برده اند . این نوع تربیت به کودک می آموزد که با پدر و مادر خود همکاری کند و نسبت بموضوعات مختلف علاقه داشته باشد. وقتی حس همکاری و تعاون در کودک ایجاد شد و بعدها از طریق مدرسه و اجتماع نیز مظاهر و مصدايق متنوعتری یافت ، فرد قادر خواهد بود که در امور اجتماعی و در رابطه خود با بزرگتران خویش (که از نظر روانشناسی جانشین های پدر او هستند) نیز همکاری و تشریک مساعی داشته باشد و بجای منفی بانی و تخریب ، در ساختن و پرداختن کارهای مفید اجتماعی شرکت کند .

باز باید متأسفانه گفت که هیچکدام از این شرایط در خانواده ایرانی موجود نیست . معمولاً پدر و مادر هیچگونه علاقه ای نسبت بکار کودک خود نشان نمیدهند و وقت اضافی خود را به قمار و شب نشینی (و در طبقات پائین تر به معاشرتهای مضر و تفریحات باطل) میگذرانند. بعلاوه اگر خود کودک علاقه بانجام عملی داشته باشد تشویق و راهنمایی اش نمیکنند و بانواع مختلف او را - باین عنوان که فقط باید درس خود را بخواند - از پرورش ذوقها و سلیقه های مختلف که لازمه یک زندگانی خوب و در واقع عامل اصلی سعادت و خوشبختی است باز میدارند. کودک ایرانی حتی از شرکت در کارهای عادی منزل نیز منع میشود (۱) و موجودی خودخواه ، فردی و منفی بان باریآید . نتیجه این طرز تربیت سفاکد بیشمار اجتماعی است که همه ما با آن روبرو هستیم . بطوری که حتی این برای خود ما نیز ضرب المثل شده که ایرانی قادر به کار دسته جمعی نیست و نمیتواند با دیگران همکاری داشته باشد .

۱ - بهمین علت است که می بینیم در خانواده های فقیرتر که کودک مجبور بکار و تعاون در خانواده است ، فرزندان خانواده از بسیاری جهات سالمتر و طبیعی تر از کودکان خانواده های متوسط و ثروتمند هستند و معمولاً امیدوار ، فعال و بانشاط میباشند و با سایر افراد همکاری و تعاون دارند . هرچند از لحاظ مادی هم ممکن است بسیار در مضیقه باشند .

فقدان مؤسسات اجتماعی و اقتصادی نیز که از طرف خود افراد ایجاد و اداره شده باشد نتیجه دیگر این طرز تربیت است. انعکاس این روحیه را حتی در زمینه ورزش هم مشاهده کرده پذیرفته ایم که در ورزشهایی که احتیاج به تعاون و فعالیت دسته جمعی دارد، مثل فوتبال و یا والیبال، ایرانیها موفقیت زیاد کسب نکرده اند، ولی در ورزشهایی که متکی به فعالیت و نیروی فردی است، مثلاً کشتی یا وزنه برداری، افتخارات بسیار برای ایران کسب شده است. بطور خلاصه فقدان روحیه همکاری و تعاون در اجتماع ما از پرورش نیافتن این حس در خانواده (و سایر مؤسسات اجتماعی) نتیجه میشود.

